



آثار و نتایج ارتباط عاطفی با خداوند/ اگر نماز نخوانید خیر دنیا و آخرت ندارید

آیت الله مظاهری در درس اخلاق خود گفت: بعضی‌ها در زندگی خدا را پیدا می‌کنند، معلوم است وقتی خدا آمد، همه چیز می‌آید.

آیت الله مظاهری در درس اخلاق خود گفت: بعضی‌ها در زندگی خدا را پیدا می‌کنند، معلوم است وقتی خدا آمد، همه چیز می‌آید. آنگاه یک زندگی لذت‌بخش و یک زندگی توأم با نور خدا، یک زندگی که دست عنایت خدا روی اوست و نمی‌گذارد گمراه شود و بالاخره یک زندگی که عاقبت‌به‌خیری دارد.

به گزارش خبرگزاری مهر، آیت الله مظاهری در درس اخلاق خود مطالبی بیان فرموده که متن آن در ذیل می‌آید:

بحث امسال ما از نظر اخلاقی ارزنده‌ترین بحث‌ها بود. بحث این بود که چه کنیم سقوط نکنیم و دست عنایت خدا روی سر ما باشد و بتوانیم تشیع را تا خدمت امیرالمؤمنین «ع»، دم مرگ ببریم! چه کنیم در این دنیا یک زندگی رفاهی و خوش و خرمی داشته باشیم و به عبارت دیگر چه کنیم که عاقبت‌به‌خیر شویم به سه معنا: ذلت بعد عزت پیدا نکنیم، حالت انحراف برای ما پیدا نشود و دم مرگ خدمت مولا امیرالمؤمنین «ع» سرافراز باشیم. لذا از سؤال معلوم می‌شود بحث ارزنده‌ترین بحث‌هاست. در سال گذشته چیزهایی را ارائه دادم که اگر به آنها عمل شود، این عاقبت‌به‌خیری برای ما پیدا می‌شود. سعادت دنیا و آخرت برای ما پیدا می‌شود.

بحث امشب به بعد درباره یک امر مهمی است، مهم‌تر از آنچه در این سال گفته شد؛ و آن اینست که اگر بخواهیم خیر دنیا و آخرت داشته باشیم، باید رابطه عاطفی با خدا داشته باشیم. به طوری که خدا ما را دوست داشته باشد و ما هم خدا را دوست داشته باشیم: «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّوهُمْ» [1]؛ این مقام بالایی است و پیدا کردنش مشکل است، اما اگر پیدا شود، خیلی لذت‌بخش است. به اندازه‌ای که به قول پیغمبر اکرم، از دنیا و آنچه در دنیا است، ارزش آن بالاتر است.

ما در این دنیا وقتی به دنیا می‌آییم، ممیّز می‌شویم و از همان اوایل کودکی تمیز خوب و بد را می‌دهیم و حس می‌کنیم یک گمشده‌ای داریم. لذا از همان کودکی به دنبال گمشده هستیم. بچه خیال می‌کند گمشده او تفریح‌ها و بازی‌ها و خورد و خوراک‌هاست. اما کم کم بزرگ می‌شود و نوجوان و جوان می‌شود و می‌بیند گمشده او بازی نیست، بلکه چیز دیگریست. جوان، نوجوان، اگر جداً عاقل و فهمیده باشد، خیال می‌کند گمشده او درس است، لذا با جدیت کامل درس می‌خواند و نمره‌های خوب می‌آورد و مدرک‌های خوب می‌گیرد و به مقام‌های بالایی می‌رسد، اما ناگهان متوجه می‌شود گمشده او پیدا نشده است. مثلاً دکتر است یا متخصص و یا پروفیسور است، اما گمشده او پیدا نشده است. به قول قرآن خیلی‌ها تخیل می‌کنند که گمشده آنها دنیا است. زن و زندگی و جاه و مقام و شخصیت اجتماعی: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» [2]؛ بعضی‌ها این‌گونه هستند که خیال می‌کنند گمشده آنها دنیا است، لذا شبانه روز کوشا در دنیا هستند. زن می‌گیرد، شوهر می‌کند، تشکیل خانواده می‌دهد و اولاد پیدا می‌کند و کم کم عروس و داماد پیدا می‌کند، اما در تنبجه می‌بیند گمشده پیدا نشد. اما بعضی‌ها گمشده خود را پیدا می‌کنند و او خداست. بعضی‌ها با رابطه عاطفی و با ریاضت‌های دینی و با نماز اول وقت و با نماز شب و با خدمت به خلق خدا به خاطر خدا، ناگهان توجه پیدا می‌کنند که خدا را یابیدند. قابل توصیف هم نیست، اگر بگویند آنچه یابیدی بگو، نمی‌تواند بگوید. همه یابیدنی‌ها قابل توصیف نیست. به عنوان مثال اگر شما تشنه شوید و به شما بگویند این تشنگی را بگو، نمی‌توانی بگویی، اما می‌یابی که تشنه‌ای. بعد آب می‌خوری و سیراب می‌شوی و می‌یابی که تمایل به آب نداری، اما نمی‌شود تعریف آن را بکنی، «لَا يَعْرِفُ وَلَا يُوصَفُ». اما می‌یابی که جداً سیرابی.

بعضی‌ها در زندگی خدا را پیدا می‌کنند، در آن وقتی که گمشده پیدا شد، معلوم است وقتی خدا آمد، همه چیز می‌آید. آنگاه یک زندگی لذت‌بخش و یک زندگی توأم با نور خدا، یک زندگی که دست عنایت خدا روی اوست و نمی‌گذارد گمراه شود و بالاخره یک زندگی که عاقبت‌به‌خیری دارد و لذت بعد عزت نیست. حالت انحراف ندارد. دم مرگ مولا امیرالمؤمنین بلکه چهارده معصوم می‌آیند و با تشریفات او را پیش خودشان می‌برند. این رابطه عاطفی، درس خواندن نیست و با درس رابطه عاطفی پیدا نمی‌شود. با کتاب خواندن این رابطه عاطفی پیدا نمی‌شود. معلوم است همه ما و مخصوصاً جوان‌ها باید راجع به اعتقادات کتاب بخوانند و واجب و لازم است و مخصوصاً در زمان ما که شبهه زیاد است، خواندن کتاب اعتقادی لازم است و باید باشد. اما گمشده پیدا نمی‌شود. گاهی انسان می‌داند اما باور ندارد. این باور اگر پیدا شود: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» [3]، دو سه تا تأکید دارد. یکی کلمه ألا و یکی تقدم به ذکرالله و یکی آوردن فعل مضارع. یعنی ای انسان بدان و حتماً بدان و هیچ شک نکن و شبهه نکن، اگر اطمینان دل می‌خواهی و اگر یک زندگی رفاهی و شیرین می‌خواهی و اگر خیر دنیا و آخرت می‌خواهی، با یاد خدا و پیدا کردن خدا. و این پیدا کردن خدا با درس خواندن نمی‌شود. بلکه عمل می‌خواهد.

نماز اول وقت این حالت را به انسان می‌دهد، اگر جداً نماز با حضور قلب شد، که کم هم پیدا می‌شود. در همین جلسه مقدس ما خیال نمی‌کنم کسی بتواند بگوید من دو رکعت نماز خواندم و از اول تا آخرش حضور قلب بوده است. این بحث ما اگر در او پیاده شود، آنگاه نمازها با حضور قلب می‌شود و یک مکالمه با خدا می‌شود. اگر خیلی بالا رود، مثل امیرالمؤمنین یک معاشقه با خدا می‌شود. در وقتی که حمد و سوره می‌خواند می‌یابد که خدا با او حرف می‌زند. نه اینکه صدای خدا را با گوش بشنود، بلکه صدای خدا را با دل می‌یابد. حمد و سوره کلام الله است و کلام الله یعنی صحبت کردن خدا با بنده‌اش. بعد هم با اذکار دیگر

مانند «سبحان ربی العظیم و بحمدہ» و «سبحان ربی الاعلی و بحمدہ» می‌یابد که با خدا حرف می‌زند و خدا هم توجه به حرف‌های او دارد. نه اینکه توجه را ببیند، آنچه ببیند مربوط به گوش و چشم و جسم ماست، بلکه انسان یک عالم دیگری دارد و آن عالم یابیدنی‌ها و عالم باورهاست. نماز این حالت را به انسان می‌دهد و به راستی آن وقتی که می‌خواهد به پیغمبر اکرم سلام دهد، جواب پیغمبر اکرم را می‌یابد. در وقتی که می‌گوید: «السلام علینا و علی عبادہ الصالحین»، با دل جواب امام زمان را می‌شنود. وقتی می‌گوید: «السلام علیکم و رحمۃ اللہ و برکاتہ»، آنگاه می‌یابد و می‌شنود با چشم دل عالم وجود جواب سلام او را دادند. به اینها رابطه عاطفی با خدا می‌گویند و این هم نتیجه آن است. معلوم است ارزش این نماز از دنیا و آنچه در دنیاست بیشتر است. پیغمبر اکرم و همچنین امام صادق می‌فرمایند: «الرَّكْعَتَانِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»، دو رکعت نماز شب پیش من از دنیا و آنچه در دنیاست، بالاتر است.

بعضی از جوان‌ها می‌گویند برای نماز شب بیدار نمی‌شویم. یک جواب عادی آن این است که گناه نکن و اگر گناه نکردی، بیدار می‌شوی. یک جوابش هم این است که قضای نماز شب را بخوان و یا وقتی که می‌خواهی بخوابی نماز شب بخوان، آنگاه کم درست می‌شود. اینها جواب‌های فقهی و اخلاقی است، اما یک جواب دیگر هم دارد و آن این است که رابطه تو با خدا محکم شود، آنگاه می‌رسد به آنجا که یک «ایاک نعبد و ایاک نستعین» تو به دنیا و آنچه در دنیاست، ارزش دارد. یعنی این را می‌یابی و هیچ‌گاه خوابت نمی‌برد و خواب و غفلت، سالبه به انتفاع موضوع می‌شود.

یک مثال عوامانه بزنم و ببینید که چطور سالبه به انتفاع موضوع می‌شود! شما بلیط هواپیما دارید برای ساعت 3 نیمه شب برای مکه، در این موقع نشده که کسی خوابش ببرد. حال اگر خوابت ببرد، یک بلیط است و یک حج است، اما برای همین یک بلیط خوابت نمی‌برد. اگر کسی به راستی برای نماز شب ارزش قائل باشد، خواب معنا ندارد. اگر کسی به راستی عاشق خدا باشد، معنا ندارد که خوابش ببرد. معنا ندارد که حضور قلب نداشته باشد. یکی از بزرگان می‌گفت: من تا حال دو رکعت نماز با حضور قلب نخوانده‌ام. حال اگر ما در نماز حضور قلب نداریم، گم‌شده پیدا نشده است. به ما گفته‌اند: باید نماز بخوانید و اگر نماز نخوانید، به جهنم می‌روید و اگر نماز نخوانید کافرید و باید نماز بخوانید و اگر نخوانید خیر دنیا و آخرت ندارید و کور وارد صف محشر می‌شوید و یک زندگی شومی در این دنیا دارید. همین چیزها موجب می‌شود که ما نماز بخوانیم و به عبارت دیگر شناخت وظیفه و عمل کردن به وظیفه است. این خوب است و باید باشد، اما افراد دیگری هستند که در دل شب آنها را صدا می‌کنند.

تو را ز کنگره عرش می‌زنند صفیر ندانمت که در این دامگه چه افتادی؟

کسانی را که اهل دل هستند، صدا می‌کنند.

حضرت امام این مناجات شعبانیه را خیلی دوست داشتند و هم می‌خواندند و هم بعضی اوقات برای ما می‌گفتند. در وسط مناجات شعبانیه می‌گوید: خدایا یک حال انقطاعی به من بده تا از همه چیز بترسم جز از تو. آنگاه می‌رسم به آنجا که من با تو مناجات می‌کنم و تو هم با من مناجات می‌کنی و مناجات تو را می‌شنوم و لذت می‌برم. خدایا مرا صدا می‌کنی: «و نادینته». نمی‌گوید خدایا تو را صدا می‌کنم. ما خدا را صدا می‌کنیم با «یا الله» و این خیلی خوب است، اما گاهی انسان می‌رسد به آنجا که خدا هم او را صدا می‌کند.

در روایت داریم و به تجربه هم اثبات شده کسانی را که اهل نماز شب هستند، بیدار می‌کنند. معلم اخلاق قم مرحوم آقا شیخ عباس تهرانی می‌فرمود: مرا صدا می‌کردند، اما مختلف؛ گاهی به من می‌گفتند: آقا بلند شو، گاهی می‌گفتند: آقا شیخ عباس بلند شو، گاهی می‌گفتند: آقا شیخ بلند شو، البته ملائکه صدا می‌کردند. من هم تعجب می‌کردم که گاهی آقا و گاهی پائین‌تر صدا می‌زنند. دیدم کارهای من در روز اثر می‌گذارد در صدا کردن شب من. اگر به راستی در دنیا در روز آقا بودم و اجتناب از گناه داشتم، در عالم ملکوت هم آقا بودم. اگر روز را به غفلت گذرانده بودم، در عالم ملکوت آقا نبود. این روابط عاطفی، ما را در عالم ملکوت آقا می‌کند. همه شما و مخصوصاً جوان‌ها دلشان می‌خواهد شخصیت اجتماعی داشته باشند. خیال می‌کنند شخصیت اجتماعی اینست که رئیس جایی شوند. یک رئیسی به من می‌گفت: من دم اطاق می‌روم و آهسته در اطاق را باز می‌کنم، اگر کسی جای من نشسته و مرا عزل کرده‌اند، برمی‌گردم و اگر صندلی خالیست، جای خود می‌نشینم. دلبستگی به این ریاست‌ها و دلبستگی به این دنیا، که شما اگر خواب ببینید که در نجاسات افتادید و بدنتان نجس شده، اگر پیش معبر روید، می‌گوید چه خواب خوببست و یک پول حسابی به تو می‌رسد. پیش عالم ملکوت اینگونه است. دنیای حرام، دنیای با غفلت و دنیایی که خدا را رها کند و دنیا را بگیرد، ولو حلال باشد، این دنیا ارزش ندارد. من نمی‌گویم کار نکنید بلکه می‌گویم مثل امیرالمؤمنین «ع» باشید. مولا امیرالمؤمنین جدی کار می‌کردند. مولا امیرالمؤمنین وقتی خانه نشین شدند، بیکار بودند و جنگ و ریاستی نبود، لذا به قول حضرت امام طناب و کلنگ را برمی‌داشتند و به صحرا می‌رفتند و در 25 سال، 26 مزرعه آباد کردند. یعنی هر سال یک مزرعه و گاهی قنات داشت و قنات را خودشان می‌کنند و گاهی چاه داشت و خودشان چاه را می‌کنند. زمانی یک بار خرما جلوی آقا بود و می‌رفت، کسی رسید و گفت چه چیز بار داری؟ گفت یک نخلستان. و آن خرماها را کاشت و شب‌ها آب می‌داد و پای هر درختی که آب می‌داد، دو رکعت نماز می‌خواند. با آن حال مدهوشی و از خود بیخود شدن که همه خیال می‌کردند غش کرده‌اند، اما ائمه غش نمی‌کردند؛ بلکه مدهوش می‌شدند، یعنی هیچ چیز و هیچ کس در نظرشان نیست به جز خدا. همین که در مناجات شعبانیه داریم و همه ائمه طاهرین این مناجات شعبانیه را می‌خوانده‌اند. می‌فرماید: «إِلَهِیْ هَبْ لِي كَمَالَ الْإِثْقَاعِ إِلَيْكَ» خدایا! حالی به من بده که در حالی که در دنیا هستم، اما دلبستگی به دنیا نداشته و فقط دلبستگی به تو داشته باشم.

در این اعتکاف‌ها اگر غیبت نشود و حرف‌های بیخود زده نشود و اگر بیهوده حرف نزنند و به راستی این دو سه روز یک رابطه

عاطفی با خدا پیدا کنند، هم عبادت است و هم نماز و هم روزه است. پیغمبر اکرم این اعتکاف را خیلی دوست داشتند و در ماه رمضان ده روز معتکف بودند. امام حسین «سلام الله علیه» اعتکاف می کردند و ائمه طاهرين هم اعتکاف می کردند. این اعتکاف یعنی یک رابطه عاطفی با خدا. از همه چیز صرف نظر کردن و اینکه خدا صد در صد مورد توجه ما باشد، به این اعتکاف می گویند. این همین است که پیغمبر اکرم می فرمایند: دو رکعت نماز از دنیا و آنچه در دنیا است، بالاتر است. امام صادق می فرمایند: دو رکعت نماز شب از آنچه در دنیا است، بالاتر است. مثلاً معنایش اینست که اگر هرچه دلار که در عالم هست به امام صادق بدهند و بگویند دو رکعت نماز شب بخوان، امام صادق قبول نمی کنند و می فرمایند: دلار در مقابل نماز شب پوچ است. اگر تمام زمین ها را به امام صادق یا پیغمبر اکرم بدهند و بگویند دو رکعت نماز بخوان، قبول نمی کنند و می فرمایند: همه اینها در مقابل نماز پوچ است. البته خوب است و ارزنده است و باید مواظب دنیا هم باشیم و دنیادار باشیم و زندگی رفاهی پیدا کنیم و تلاش و کوشش کنیم، اما امیرالمؤمنین وار باشد. امیرالمؤمنین، 26 مزرعه آباد کرد، اما از هیچکدام از اینها ورثه، حقی نداشتند و همه برای ضعفا و مستمندان بود. امیرالمؤمنین چون خدا را دوست داشت، بندهای خدا را هم دوست داشت. زنها می گویند هرکسی گوش را دوست دارد، گوشواره را هم دوست دارد. هرکه خدا را دوست دارد، بندهای او را دوست دارد، لذا هیچگاه غیبت نمی کند. غیبت یعنی توهین کردن به بنده خدا. هیچ گاه مردم آزاری نمی کند، هیچ گاه جسارت به دیگران نمی کند، از همین جهت هم خدا می فرماید: جسارت به بندهای من جسارت به من است: «مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ»

اگر کسی به یک مؤمن جسارت کند، جسارت به خدا و جنگ با خداست. خدا بندهایش را دوست دارد. ما باید مثل امیرالمؤمنین بندهای خدا را دوست داشته باشیم. چاه بکنیم و قنات بکنیم و درخت خرما بکاریم، برای فقرا و ضعفا. امیرالمؤمنین در آن 25 سال، 26 مزرعه آباد کرد، اما همه برای خدا و برای بندهای خدا. و در آن نمازها مدهوش می شد، یعنی آن حال انقطاع برایش پیدا می شد.

این روایت مشهور را شنیده اید که کسی آمد تا سری به امیرالمؤمنین بزند و دید امیرالمؤمنین روی زمین افتاده و خیال کرد که مرده است. آمد بر سر بالینش و دید که زنده است. آمد نزد حضرت زهرا و به حضرت زهرا گفت و حضرت زهرا فرمود: او را در چه حالی دیدی و حضرت زهرا فرمودند: او مدهوش در عالم ملکوت است.

امیرالمؤمنین در 26 مزرعه کار می کرد، اما در دل شب هم مدهوش در ذات خدا بود. این بالاترین حالت هاست. لذا به این روابط عمومی، رابطه عاطفی می گوئیم. نماز و دعا و راز و نیاز با خدا و اعتکاف و خدمت به خلق خدا برای خدا خیلی ارزش دارد و بهترین حالت را به انسان می دهد.

به عنوان مثال در شام عاشورا، تقاضا دارم در این مصیبت ها فکر کنید، لذا هم خود به خود گریه می آید و هم زینب شناس و حسین شناس می شوید. در شام عاشورا، بچه ها و زن ها در بهدر بیابان ها بودند. زینب مظلومه اول نماز مغرب و عشا را خواند و بعد به ام کلثوم گفت این بچه ها امانت برادرم هستند و باید آنها را جمع کنیم. لذا رفتند در بیابان ها و این بچه ها را از زیر سنگ ها و خار مگیلان جمع کردند و یک داغ مضاعفی هم برای حضرت زینب پیدا شد. دو دختر از امام حسین نبودند، لذا دوباره این طرف و آن طرف رفتند و این دو دختر را زیر خار مگیلان پیدا کردند. زینب مظلومه خیال کرد آنها دست به گردن یکدیگر خواب هستند. آنها را نوازش کرد و ناگهان متوجه شد دو داغ دیگر برای زینب آمده است. لذا این دو بدن مطهر را برداشت و در میان شهدا آورد. بچه ها تشنه بودند و به عمر سعد التماس کرد و یک مشک آب از عمر سعد گرفت و این مشک آب را بین بچه ها و خانم ها قسمت کرد. سکینه هم یک روضه برای زینب خواند. وقتی آب را به سکینه داد که بخورد، او نمی خورد. زینب مظلومه فرمودند: چرا آب نمی خوری؟ گفت عمه جان اجازه بده بروم به گودال قتلگاه و این آب را روی حلقوم بریده پدرم بریزم. زینب مظلومه او را نیز ساکت کرد. حال موقع نماز شب است. زینب مظلومه نزد امام سجاد آمد و امام سجاد خوابیده بودند و نمی توانستند بلند شوند، زینب مظلومه نشسته نماز شب را خواند و بعد از نماز شب، آقا امام سجاد یک سوال از زینب مظلومه کرد. پرسید: عمه جان زینب! چرا نماز شبت را نشسته خواندی؟ اینها درس برای ماست و درحالی که مصیبت است و باید برای آن گریه کنیم، بلکه رابطه دل ما با خدا محکم شود. امام سجاد نگفت امشب نماز شب بخوان، بلکه گفت چرا نشسته خواندی؟ زینب مظلومه یک جمله گفت و امام سجاد گریه کرد. گفت هرچه ایستادم، زانوهایم تاب ایستادن نداشت.

پی نوشت ها

[1]. المائدة، 54

[2]. الروم، 7

[3]. الرعد، 28